

تیرہوشی و نوبخ کو دکان (۱)



پائین تری قرار دارند و نمی‌توانند با بیای افراد عادی به پیش روند، و اینان را کند ذهن یا عقب ماندگان ذهنی می‌خوانند که خود سه گروه عمده: آموزش پذیر، تربیت پذیر و عقب مانده عمیق را تشکیل می‌دهند.

گروه سوم که سطح هوش و درک آنها از دو گروه فوق بالاتر است و آنان را افراد باهوش نیز هوش و در سطح بالاتر نابغه می‌خوانیم.

گروههای دوم و سوم در طبقه بندی افراد با هوش را استثنائی می‌خوانند و الحق هم استثنائی هستند زیرا شرایط درک و فهم، اخلاق و رفتار و حتی موضع گیری شان با دیگران فرق دارد و مادر این بحث تنها به گروه سوم اشاراتی خواهیم داشت یعنی گروه تیز هوش و نابغه.

مسئله تیزهوشی و نبوغ

از مسائل مهم و از بدایع آفرینش وجود افرادی است که از لحاظ ظاهر با دیگران تفاوت چندانی ندارند ولی از نظر درک و فهم و سرعت انتقال اعجوبه‌ای بحساب می‌آیند. ذهن شان بیدار و بررسی‌ها و اظهار نظر و راهی و بصیرت شان شگفت آور است. قدرت روانی و توان فکر در این افراد بسیار بالاست و چیزهایی را درمی‌یابند که دیگر افراد عادی از درک آنها عاجزند. اینگونه افراد را که عده بسیاری در هر جامعه نیستند باهوش و تیز هوش می‌خوانند.

گروهی از برگزیده‌های همین گروه که در سطح بالاتری از دیگران قرار دارند و درک و فهم بیشتر و سریعتری دارند و درخشندگی و زبده‌گی بیشتری از خود بروز می‌دهند نابغه و یادارای

از مسائل مهم و مابه‌التفاوت انسان و حیوان مسأله تطابق و سازگاری انسان است. انسان موجودی است که تحت ضوابط عقل از روی اراده و تصمیم می‌تواند خود را با شرایط جدید سازگار کند و حیوان چنین وضع و امکانی را ندارد.

اینکه چه چیزی سبب این سازگاری است گویند عامل هوش در این رابطه مهم است. بهمین نظر هوش را عامل سازگاری و انطباق با محیط معرفی کرده‌اند و از نظر تعریف آن گفته‌اند هوش عاملی است، برای انطباق انسان با محیط‌های جدید، بویژه در شرایط غیرقابل پیش بینی. در آن مسأله سرعت، دقت و اقتضای تطابق عقلی مطرح و مورد نظر است.

تفاوت‌ها در هوشمندی

همه افراد، حتی همکودکانی که در یک خانواده زاده می‌شوند از نظر هوشی در شرایط و امکانات واحدی نیستند. برخی از آنها با هوش و برخی باهوشتر و عده‌ای هم دچار عقب ماندگی ذهنی می‌باشند تا حدی که قادر به تروخسک کردن خود نمی‌باشند.

در طبقه بندی هوشی انسانها سه گروه را می‌توان از هم تشخیص داد.

– گروهی که از نظر هوشی عادی و طبیعی هستند و اکثریت افراد جامعه را تشکیل می‌دهند و این عده بیش از ۶۶ درصد جمعیت هر کشوری را تشکیل می‌دهند.

– گروهی که از نظر هوشی در سطح

— ابتکار و جوش و خروش در به ثمر رساندن آنها و حتی ابداع سخن، داستان، افسانه و خلاقیت .

— رغبت های مثلون به گونه ای که در هر موردی اگر بایستد بدان سوگرایش پیدامی کند .
— مکالمه حساب شده و حتی انتخاب لغات در سخن گفتن و توانائی داستان گوئی خوب .

— درک و فهم قوی در مطالب شفافه ای بگونه ای که در کلاس درس مطلب را می فهمد و نیازی به مطالعه مجدد ندارد .

— سازش بیشتر با همسالان و مخصوصا "بازی با آنها بویژه بازیهای عقلانی و اندیشیده و حساب شده .

— اعتماد به نفس زیادتر از دیگران بگونه ای

نبوغ می خوانند . اینان کسانی هستند که نفسانیاتی فوق تصور افرادی عادی دارند و کار و تلاش شان ارزنده تر و چشمگیرتر است .

نبوغ عالیترین درجه هوش است ، اثرش از همه شاهکارهایی که ناشی از تربیت است تجاوز می کند . زمینه ای است سرشتی و مادر زادی که نمی توان آن را به کسی هبه کرد . اگر مربی لایقی باشیم تنها می توانیم آن را در افراد بیروورنیم و رشد دهیم . اینان بسیار پسر استعدادند و درخشندگی دارند ولی معلوم نیست در همه زمینه ها این چنین باشند ، برخی از آنان در برخی زمینه ها نبوغ دارند در موارد دیگر چندان رشدی ندارند .

ملاک ها و معیارها

اینگونه افراد بر اساس ملاکها و معیارهایی از دیگران باز شناخته می شوند . اهم صفات آنها عبارتند از :

— وسعت اطلاعات و آگاهی از همه اموری که دیده و شنیده است .

— زبان و بیان قوی تر بالاتر از حدسنی خود ، تا حدی که از خردسالی زبان آورند .
— استدلال و منطق نیرومند ناشی از فکر بگونه ای که بتوانند دیگران را قانع کنند .

— تمایل به مبارزه برای حل مسائل و قوی بودن در مواجهه با آن ها و دارای جرأت و شجاعت بسیار .

— قضاوت بسیار قوی و صائب بگونه ای که نتیجه جریان را زود دریابد و مورد عنایت قرار دهد .

— علاقمندی به جریانات سیاسی ، افکار فلسفی و اجتماعی و حل و بحث و نقد آنها .



— ملاحظه جریان رشد آنها مثلا" برخی از ۹ ماهگی میتوانند با تکیه به صندلی بایستند
در ۱۱ ماهگی میتوانند راه بروند، در ۸ ماهگی بعضی از کلمات را تلفظ میکنند، در ۱۱ ماهگی جمله را بکار میبرند، حتی دیده شده که برخی ضمن دیدن ماشین نویسی مادر در ۱۸ ماهگی خواندن یاد گرفته‌اند.

در کل امکان شناخت افراد عادی از غیر— عادی چندان آسان نیست. بهمین نظر تست‌ها یا آزمون‌هایی را در این مورد تهیه کرده‌اند که افراد با مراجعه به مراکز روانی یا دانشکده‌های روانشناسی میتوانند فرزندان خود را مورد آزمایش قرار دهند و مطمئن شوند که فرزندشان در چه سطحی است.

مثلا" اگر یک کودک چهار ساله میتواند جنس خود را بگوید، با دیدن پول، چاقو، کلید اسم آنها را بگوید، یا یک کودک پنج ساله با شمردن چهار سکه ارزش آنها را دریابد و با جفت کردن دو قسمت یک مستطیل بتواند مربعی بسازد، گویند کودک عادی است و اگر این کارها را قبل از این سنین انجام دهد گویند باهوش یا تیز هوش است. (چون تهیه و اجرای تست کاری تخصصی است، تفصیل این اقدام را به مراکز روانشناسی ارجاع میدهیم)

علائم و ویژگی‌ها

همانگونه که ذکر شد علائم مقدماتی در این رابطه قابل تدقیقند و درعین حال اینان صفات و ویژگی‌هایی دارند که از آن طریق هم میتوان آنان را شناخت ولی این صفات بصورت مجموعه باید بررسی شود نه بصورت یک جزء، بعبارت لطفاً "ورق بزنید

که به دیگران کمتر وابسته اند.

— دارای ثبات عاطفی بیشتر است طوری که محبت و کینه و خشم و ترسش نسبتاً "از روی حساب است.

— استقلال طلبی فوق العاده‌ای دارند و حاضر نیستند سر درطاعت دیگران داشته باشند.

— دارای ظرفیت هنری و ذوقی بالا و برجسته‌ای هستند، اگر در آن وارد شوند توفیقی بدست می‌آورند مثل داوینچی.

— دارای توان هدایت و رهبری هستند و در کلاس میتوانند بچه‌ها را به دور خود جمع کنند.

— توان حرکتی — رشدی بسیار خوب و قابل قبول دارند و خواهیم دید از این بابت ضعیفی ندارند.

— توان ادامه تحصیل در سطوح بالا حتی در دوره دکترا و انجام کارهای تخصصی و اجرائی را دارند.

— توان یادگیری سریع و تواءم با درک و فهم

برای شناخت آنان

برای شناخت آنان از شیوه‌های مقدماتی و سرانجام از تست استفاده میشود. اما شیوه‌های مقدماتی عبارتند از:

— ملاحظه نوع سوالات آنان از پدر و مادر و اطرافیان در خردسالی.

— مشاهده کارهای حیرت آور آنان در سنینی که توقع آن نیست.

— ملاحظه رآئی و نظری که میدهند و آن رآئی و نظر حکایت از ابداع دارد.

— اظهار نظر معلم که او در کلاس فردی فوق العاده است اگر چه گاهی معلمان آنها را نمی‌شناسند.

جست و خیز و انعطاف پذیری بدن در آنان زیادتر است و بهتر میتوانند خود را با شرایط تغییر دهند.

و در کل چنانند که گوئی دائما " در تب و تابند و نمی‌توانند در پوست خود بگنجند.



— به بازی بسیار علاقه دارند مخصوصاً بازیهای فکری و با بزرگترها بازی میکنند. — اسباب بازی‌شان ابتکاری است و همبازی‌های شان خیالی و این بازیها پیچیده و دشوارند.

۴- در حالات و رفتار

این گونه کودکان اغلب افرادی هستند شلوغ و بنظر عده‌ای ناسازگار. اغلب آنان افرادی هستند درونگرا، بفرنج، ناتوان در برقراری ارتباط با

دیگر یا دیدن یک صفت از صفات زیر فوراً " در باره کودک به تیز هوشی داوری نمی‌کنیم و با غیبت یک صفت او را عقب مانده و کم هوش معرفی نمی‌نمائیم. اما آن صفات عبارتند از:

۱- در جنبه جسمی

براساس بررسیهایی که بعمل آمده (تحقیقات دانشگاه هاروارد) اغلب اینان:

— سری بزرگ، مغزی پر حجم و پیشانی برآمده دارند، شیاره‌سای مغزی‌شان پیچیده‌تر است. — از نظر جسمی سالم و تکامل جسمانی‌شان خوب است.

— قدشان بلندتر، وزن‌شان زیادتر است و در پی آنند که فوای‌شان را به کار و فعالیت تبدیل کنند.

— ممکن است کوچک و ظریف باشند ولی از چهره‌شان میتوان پیشرفت شان را حدس زد. — برخی از تیزهوشان ممکن است نقص‌هایی هم داشته باشند. مثلا " کیلر از چشم ضعیف بوده، ادیسون گوش او سنگین می‌شنیده و حتی برخی کوتاه قد هم بوده‌اند.

۲- در جنبه رشد و حرکت

اغلب اینگونه کودکان:

— اهل جنب و جوش و حرکت و بازی هستند و قرار و آرام ندارند.

زودتر از دیگران به راه می‌افتند و زودتر سرپای خود می‌ایستند. حتی زودتر دندان در می‌آورند.

وزن و رشد سریع تر است گوئی غذا در رشدشان بیشتر مؤثر است.

افراد کوچکتر و نادان تر از خود، در عین حال افرادی هستند به خودمکنی، خودانگیزه مستقل از دیگران.

در شرایطی هستند که خانواده برای شان دنیای کوچکی است و نمی توانند در آن بگنجد و ادامه حیات دهند.

در مواردی ممکن است دارای رفتاری باشند فاقد جاذبه و اغلب دارای دافعانه، لجاجت رفتار غیر دوستانه‌ای از خود بروز میدهند و گاهی ممکن است دچار بحران گردند و جنون - آمیزانه کاری انجام دهند و یا عمل وحشیانه‌ای از آنها سرزند که با پیشمانی شدید همراه است.

۴ - در فهم و یادگیری

چنین کودکان یادگیری سریع دارند بدان خاطر که فهم و درکشان بسیار و انتقال شان سریع است. اینان از هوش سرشاری برخوردارند و زود از جزئی به کلی منتقل می شوند و قضایای متنوعی را کشف میکنند. بمحض شنیدن مطلبی مباحث بسیاری به ذهنشان خطور میکند و در درک آن ناملی نشان نمی دهند.

اینان به تنهایی قادر به تحصیل هستند، و راحت تر از همسالان درس میخوانند و در علوم اطلاعات وسیعی میتوانند داشته باشند. قادرند دو کلاس یک سال بخوانند ولی خوبتر از آن غنی سازی برنامه و افزایش اطلاعات در آن قسمت است. معمولا "آنان را قبل از سن مدرسه اسم می نویسنند بدان خاطر که خود کودکان اعداد و کلمات ساده را طبیعی فرامیگیرند و به سرعت مطالعه کرده و بدان دست می یابند. و بهمین خاطر نیازی به تقلب در درس و امتحان ندارند.

۵ - در استعداد

چنین فرزندان استعداد های فوق العاده ای دارند. درسه سالگی قادرند خوب حرف بزنند کلماتی را ابداع کنند و جملاتی بسازند. در اینان قدرت دلیل یابی قوی است و در یادگیری توان استثنائی دارند، حافظه شان بسیار قوی است توان تخیل شان، اراده و استدلال شان نیرومند است و از این بابت میتوانند برای خود در اجتماع جایی بدست آورند.

بخاطر استعداد فوق العاده به کارهای ذهنی علاقمندند، کنجگاو نیرومندی دارند خلایقیت و ابتکارشان بسیار است، می توانند در هنر پیشرفتی چشمگیر داشته باشند. و بهمین خاطر بسیاری خود سرگرمی های وسیع و متنوع دارند، نقاشی می کنند، در برخی از کشورها اینان موسیقی می آموزند و به سرگرمی های ریاضی مشغول می شوند. تعبیر یکی از بزرگان این است که در هوش و استعداد نمونه هستند، درک شان و ذهنیت شان قوی است اگرچه در ادبیات ضعیف و بیخاصیت بحساب آیند و یاد برخی از مسائل کم استعداد و یا دارای استعدادی متوسط باشند. معمولا "استعداد مکانیکی و علمی شان بالاتر است.

۶ - در اخلاق و روابط

اینان در وضع و شرایطی هستند که به با بزرگترها بازی می کنند و به سادگی می توانند با آنها و با دیگران ارتباط برقرار کنند ولی بعلت تفاوت در فکر و راهی دامنه روابط شمان
◀ بقیه در صفحه ۳۹

معلم خوب کیست؟



قراردهیم :

۱ - اینکه در احادیث اسلامی ، موضوع مسئولیت و قدرت علمی ، و دانائی معلم نسبت به آنچه می خواهد تدریس کند ، نسبت به مسئولیت اخلاقی او کمتر مورد توجه قرار گرفته عموماً " بدین خاطر است که ، موضوع داشتن توان علمی ، از لحاظ وجدان و عقل بدیهی بوده ، و فرض اینست که ، آنگاه که کسی در لباس معلمی قرار می گیرد ، وقتی است که وی بمقام علم و دانش و اندوخته های لازم دانائی دست

ویزگیهایی را که یک " معلم خوب " باید دارا باشد ، تا اضافه بر سمت معلمی " مربی " شایسته ای هم گردد ، عالمان اخلاق و فضیلت مجموعه آنها به سه بخش تقسیم کرده اند ، که عمده آن عبارت است از :

- ۱ - وظائف معلم نسبت به خویشان
 - ۲ - مسئولیت معلم نسبت بشاگردان
 - ۳ - رسالت معلم ، در مورد کلاس درس
- اما قبل از اینکه این مراحل تبیین گردد لازم است ، سه نکته اساسی را مورد توجه دقیق

الف : وظائف معلم نسبت به خویشتن

منظور از این سلسله وظائف اینست که برای اینکه معلم بتواند " راهبر شود " نخست خود باید ، غیر از تجهیز علمی ، خصلتهای اخلاقی و معنوی و انسانی لازم را نیز در وجود خود پیاده کند ، و از لحاظ اندیشه و روحیه و معنویت ، در سطح بلندی از اخلاق و فضیلت قرار گیرد ، تا بتواند ، از سرچشمه فیساض فضیلت و معنویت انسانی خویش ، گشتسزار جان و روان دانش آموزان را بهتر سیراب و سر سبز نماید . عمده این فضائل و امتیازات بدین شرح است :

۱- شیوه و سیره عالمان بزرگ ، و آموزگاران بافضیلت ، که شاگرد پرور و انسان ساز بوده اند پیوسته چنین بوده است که ، هرگاه از خانه بسوی علم و کلاس و درس و شاگردان قدم بر می داشتند ، چون علم را نور و درس را اطاعت ، و آموزش را عبادت می دانستند ، نیت خود را خالص می کردند ، و با انگیزه کوشش برای آگاهی و دانا کردن بندگان خداوند تدریس خود را انجام می دادند ، و پروردگار متعال را هم ناظر بر ظاهر و باطن خود احساس می نمودند . (۳)

۲ - اگر چه دربالا هم درمورد توان و داناتی اندوخته های معارف لازم برای معلم اشاره ای کردیم ، اما باز هم با توجه بشرایط خاص روزگار انقلاب ، و زمان جنگ ، که لازمه آن گاهی کثرت مشاغل و محرومیت برخی از معلمان از مطالعه و تحقیق لازم می گردیده ، باید اضافه شود ، همانطور که درحوزه های علوم اسلامی رسم جدی و اجتناب ناپذیر است ، معلم باید

۲ - معلمی که رنج دانش آموزی و دانش آموختن را بر خود تحمل می کند ، و در راه بینایی و بیداری و داناتی نوباوگان جامعه کوشش می نماید ، غیر از حقوق و مزایای مادی ، عمل او اطاعت و عبادت بوده و گاهی عبادت برتر پیش خداوند نیز محسوب می گردد .

پیامبر اسلام فرموده است : **فَضَّلُ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ فَضْلِ الْعِبَادَةِ** . (۱)

فضیلت و امتیاز دانش آموزی و دانش آموزان ، در پیشگاه خداوند ، بالاتر از فضیلت عبادت خواهد بود !

۳ - سمت معلمی از نظر اسلام ، اضافه بر یک حرفه پیشه ، یک مقام و یک رسالت اخلاقی و حقوقی ارزشمند می باشد ، و کسی که خود را بدانائی مجهز گردانیده ، تعهد و پیمان الهی بعهده دارد ، که اندوخته های عملی خود را بدیگران منتقل نماید .

امام علی (ع) فرموده است : **مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلِيَّ أَهْلَ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا ، حَتَّى أَخَذَ عَلِيٌّ أَهْلَ الْعِلْمِ ، أَنْ يَعْلَمُوا** . (۲)

خداوند متعال از ناآگاهان پیمان نگرفته است ، که علم بیاموزند ، و خود را بدانایی تجهیز نمایند ، مگر پس از آنکه از دانایان و عالمان پیمان گرفته باشد ، که دانش خود را بدیگران بیاموزند !

اکنون آداب و خصلتهائی را که موجب می شود ، آموزگار را (مخصوصا در یک نظام اسلامی) درحیثیت یک " معلم خوب " و از آن بالاتر در مقام یک " مربی صالح " و سازنده قرار دهد ، بطور فشرده مورد مطالعه قرار می دهیم :

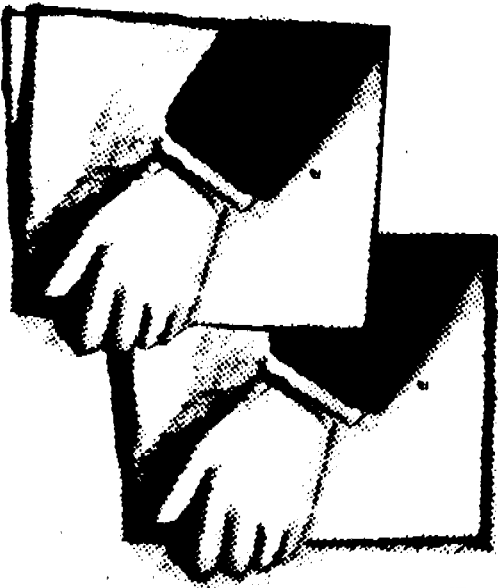
پیش مطالعه داشته باشد، ابهامها و معضلات خود را با سؤال و مشاوره حل نموده، و حداقل نسبت به ماده درسی که قرار است تدریس کند، با ذهنی روشن، و سینه‌ای انباشته از دانش و دانایی قدم بکلاس درس بگذارد.

آری، شایستگی علمی و توانایی برایلقاء درس مفید و سازنده، برای معلم آنقدر ضرورت دارد، و نیز بی مطالعه بودن و ناتوانی اربیان درس آنقدر ذلیل کننده، و خطرناک است که دانشمندان و پیشگسوتهای علم و فضیلت فرموده‌اند: **مَنْ تَصَدَّرَ قَبْلَ أَوَانِهِ، فَقَدْ تَصَدَّى لِهَوَانِهِ**. (۴)

هرکس قبل از بلوغ علمی و توانائی خود عهده‌دار مقام و منصبی گردد، با این اقدام وسیله نکبت و ذلت خود را فراهم آورده‌است.

باری، بدیهی است، چنانچه معلمی خدای ناکرده خود با "جهل مرکب" دست بگیربان بوده، یا از آن دردناکتر، اصولا معلومات لازم را برای اداره کلاس نداشته باشد، غیر از مسئولیت اخلاقی و حقوقی که دراین زمینه برعهده او خواهد بود، ممکن است بخاطر وقت کلاس را بیهوده تلف کردن، و دانش‌آموزان را به انگیزه و انداختن، و اشیاء آموزشی صالح بوجود نیوردن، ابتدال و ذلت ظاهری و مادی را هم بدنال داشته باشد، که در برخی از موارد، مشاهده هم شده است!

۳- مطلب بسیار مهم دیگری را که هر معلم در شیوه درسی و رفتاری خویش باید آترا، در وجود خود تحقق بخشد، موضوع هماهنگی دانش و عمل است، که این هماهنگی در همه حرکات و سکنات، و برخورد های کلاس و محیط آموزشی و خارج از محیط آموزشی، بایستد جلوه‌گری کند، و دانش آموز، آموزگار خود را



سمبل عمل، و نمونه ممتاز و شایسته‌ای بدانند تا تاثیر پذیری بیشتری داشته باشد. امام علی (ع) فرموده است: **الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ، وَالْإِرْتَحُلُ**. (۵)

علم بوسیله عملی در وجود انسان منعکس می گردد، اگر پاسخ عملی بآن داده شود می ماند، و اگر عملی درکار نبود، علم هم رخت بر می بندد!

ب : مسئولیت معلم، نسبت به شاگردان

عمده ترین محورهای مسئولیت معلم نسبت به شاگردان بدین قرار است:

۱- معلم باید واقعا "نسبت به شاگردان خیرخواه و دلسوز بوده، آنانرا همچون فرزندان خود دوست بدارد، و جهت آموزش و پرورش و تکامل آنان، تا آنجا که امکان دارد، و خیر و صلاح می داند، از هیچگونه کوششی دریغ ندارد.

امام صادق (ع) در باره اینگونه

جاذبه تر می گرداند. (۸)

۴ - خصیصه دیگری که می تواند نقش محبت

آفرین و سازنده‌ای از سوی معلم برای دانش آموز دربر داشته باشد، موضوع رعایت مساوات و خود داری از تبعیض و تفاوت میان شاگردان است. ناءثیر مثبت اخلاقی و روانی رعایت مساوات راهم بارها خود مشاهده کرده‌ایم.

البته اینرا هم می دانیم که، رعایت مساوات میان شاگردان، بدین لحاظ مورد ناءکید است، که آنان عموماً "دریک کلاس از لحاظ سن و سال با هم مساوی هستند. و از جهت دارائی و ناداری، غریب و قوم و خویش و شهری و روستائی و سایر مظاهر مادی هم، هرگز نباید، تبعیض اعمال شود، اما چنانچه محصلی هوشیارتر، خوش استعداد تر، و پرجارتر باشد قهراً "چنین افرادی دارای امتیاز هستند، و باید به نحو مطلوب مورد نکرم و تشویق واقع شوند، و عنایت به این معنی هم، رعایت

مسئولیت‌های سنگین الهی فرموده‌است: **أَجِبَلُهُ كَمَا تَحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَ أَكْرَهُ لَكَ مَا تُكْرَهُ لِنَفْسِكَ.** (۶)

آنچه را برای خود دوست می داری، برای وی هم دوست بدار، و آنچه برای خود ناپسند می شماری، برای این نوباوگان مسلمان هم روا مدار.

۲ - مسئولیت دیگر اینست که، معلم در برابر شاگردان، از غرور و خودخواهی بپرهیزد و در مقابل، روحیه صفا و مهربانی، و شیوه نرمی و ملاحظت را، وسیله آموزش و تربیت قرار دهد زیرا کارائی، تواضع و مهربانی حساب شده بمنظور جذب و سازندگی کودکان و نیز سایر افراد، نقش موثرتری دارد.

پیامبر اسلام فرموده است: **عِلْمٌ وَ لَا تَعْنِفُوا فَإِنَّ الْعِلْمَ خَيْرٌ مِنَ الْمَعْنَفِ.** (۷)

بدیگران آموزش دهید، و از خشونت بپرهیزید، زیرا معلم نرم و مهربان بهتر و مفید تر خواهد بود.

۳ - احترام به شخصیت دانش آموز نیز، از سیره و شیوه پیشوایان بزرگوار اسلام است، و استادان اخلاق و فضیلت هم بر این معنای سفارش زیاد کرده‌اند، که بهنگام صدا زدن سؤال کردن، و خلاصه هرگونه برخورد، احترام و شخصیت شاگرد، مورد توجه قرارگیرد، و از هرگونه کنایه و تعبیری که موجب تمسخر و اهانت شاگردی را فراهم آورد دوری شود.

"زین‌الدین شامی" معروف به شهید دوم "می نویسد: شیوهٔ پیغمبر بزرگوار اسلام چنین بود که، پیوسته یاران و دوستان خود را با عناوین محترمانه خطاب می کرده زیرا اینگونه برخوردها انسانرا خوشحال تر، زمینهٔ پرسش و سؤالرا مناسبتر، و مهرو محبتها را پز



عدالت می باشد. ← لطفاً "ورق بزنید

مناسبی ، حال و هوای فضای کلاس را ، با طراوت و پرنشاط گردانند .

البته باید توجه داشت ، شوخی نامناسب و خنده بیجا ، هیبت و ابهت معلم و کلاس را می شکند ، و خشکی و عبوس بودن هم افسردگی و پرمردگی بوجود می آورد ، بلکه آنچه حـد معتدل و لازم خواهد بود ، لبخند و تبسم متین می باشد .

درباره خصوصیات اخلاقی و تربیتی پیامبر اسلام می خوانیم : **يُضَحِكُ حَتَّى تَبَدُّوا نَوَاجِدَهُ وَلَكِنْ لَا يَغْلُو الصَّوْتُ . (۱۲)**

آنحضرت درمقابل یاران و معاشین خود لبخند می زد . بگونه ایکه فقط دندانهای جلو دهان او آشکار می گردید ، اما هرگز صدای خنده او به قهقهه بلند نمی شد .

بهرحال ، این بود بخشی از ویژگیهای ارزشمندی که هرگاه معلمی بتواند خود را به زیور آن آراسته گرداند ، از طرفی توانسته است رسالت سنگین خود را در برابر خدا و بندگانش خدایمان برساند ، و از طرف دیگر با داشتن این خصلتها ، بدریافت امتیاز والای یک "معلم خوب" نائل آید .



اما بهر حال ، رعایت اصل مساوات برای یک معلم ، با توجه به شرائط سنی شاگردان ، که باید اصول اخلاق اجتماعی را درچنین سن و سالی فرا گیرند و دروجود آنان جذب گردد ، یک مسئولیت موثر اجتناب ناپذیر است .

امام صادق (ع) هم فرموده است : **لَيْكِنِ النَّاسُ عِنْدَكَ فِي الْعِلْمِ سَوَاءٌ . (۹)**

بهنگام آموزش علم ، باید دیگران درنظر شما مساوی باشند ، و تبعیض و تفاوت نابجائی روا نگردد .

ج : رسالت معلم در کلاس درس

۳ - خصیصه دیگری را که ، از ویژگیهای ارزشی و امتیاز معلم خوب ، باید بحساب آورد ، و این معنی هم از اساسی ترین مسئولیتهای آموزشی هر معلمی خواهد بود ، مسئله شیوه آگاهانه و صحیح تدریس می باشد .

فقیه عالیقدر " شهید دوم " در این باره رهنمود بسیار جالبی دارد ، و میگوید : **أَنَّ يَتَحَرَّى تَفْهِيمَ الدَّرْسِ بِإِسْرَاطٍ ، وَ اعْتِدَابٍ مَا يُمَكِّنُهُ مِنَ الْفَاطِ . . . (۱۱)**

(با توجه به تفاوت استعدادها و کششها) معلم باید برای تفهیم و انتقال محتوی درس به شاگرد ، آسانترین روش و شیرینترین لفظهایی که برای او امکان دارد ، برگزیند ، بگونه ایکه شاگرد از کلاس درس شیر فهم و دانا خارج شود .

۴ - برای اینکه کلاس از حالت خستگی و روح انجماد بیرون آید ، و با برقراری حال نشاط و شادابی ، زمینه موثر تر آموزش صورت گیرد با حفظ متانت و ادب و سایر جهسات لازم مناسب خواهد بود ، معلم با مزاح و شوخی

کسه :
 اللَّهُمَّ اعُوذُ بِكَ أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَ أَوْ أُزِلَّ أَوْ أُزَلَ
 وَأُظْلَمَ أَوْ أُظْلَمَ ، وَأَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ . . . (۱۰)

خدایا ! بتو پناه می برم از اینکه گمراه شوم ، یا
 گمراه گردانم ، بلغزم یا دیگران را بلغزانم
 بخود ظلم کنم ، یا مرتکب ظلم ب دیگران شوم
 و دیگرانرا بنادانی و ادار سازم ، یا خود را
 بوادی نابودی روانه سازم !

درمورد رسالت معلم در کلاس درس ، که عمده
 آن جنبه اخلاقی و روانی دارد ، بطور فشرده
 موارد زیر را باید مدنظر قرارداد :

۱ - وقار و منانت ، و حفظ شئون شخصیتی
 معلم ، بگونه‌ای که دانش‌آموز ، ادب و عمل
 سالم را در نحوه ورود و خروج ، رفت و آمد
 نشست و برخاست ، و سخن و برخورد با او
 احساس کند ، و از وی آموزش و تربیت فراگیرد ،
 شرط لازم و ارزشمندی خواهد بود .

۲ - فراز بسیار برجسته ایکه ، محور اساسی
 رسالت معلمی را تشکیل می دهد و آموزش وی
 نیز براین پایه باید شکل گیرد ، موضوع هدایت
 و راهبری دانش آموز ، بسوی نور علم ودانائی
 و بینائی است ، که معلم آگاه و پراحساس ، این
 رسالت را ، با جهت دار کردن هرگونه دانشی
 می تواند ، لباس عمل ببوشاند ، و برای این
 منظور هم ، باید سخت کوشا باشد .

البته نباید فراموش کرد که ادای چینی
 مسئولیت سنگینی ، غیر از اینکه نیازمند به
 احساس مسئولیت و دانائی و آگاهی و توانمندی
 است ، از آن مهمتر ، پرتو عنایت خداوندی و
 مدد غیبی هم باید "یارراه" گردد ، و توفیق
 الهی شامل حال شود . بهمین جهت پیامبر
 عالیقدر اسلام ، سفارش فرموده ، برای دریافت
 این توفیق معلم باید دعا کند ، و از خدا بخواهد

۱ - بحار الانوار ، ج ۱ ، ص ۱۶۷

۲ - شرح نهج البلاغه ، حدید ، ج ۲۰ ، ص ۲۴۷

۳ - منیة المرید ، ص ۹۱

۴ و ۵ - منیة المرید ، ص ۷۳ و ۷۶

۶ - بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۲۳۲

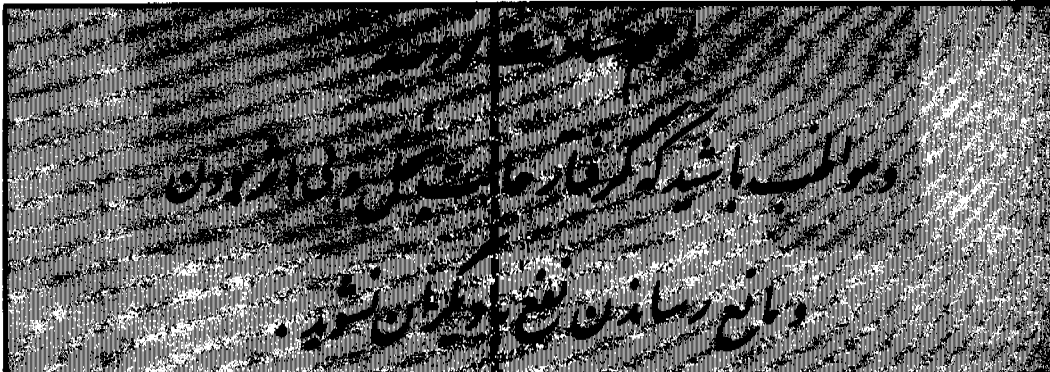
۷ و ۸ - منیة المرید ، ص ۸۲

۹ - بحار الانوار ، ج ۲ ، ص ۶۲

۱۰ و ۱۱ - منیة المرید ، ص ۹۰ و ۹۳

۱۲ - سنن النبی ، (ص) ص ۷۵

حجت الاسلام احمد صادقی اردستانی



می توان به شناخت اولیاءِ سی
 نائل گشت که فرهنگشان
 آرزوها و ارزشهایشان و حتی نگاه
 زبانشان بامن متفاوت است .

نه در دوره تربیت معلم و نه در
 هیچیک از دوره های آموزشی
 به من نیاموخته اند که چگونه

چپسی به من معلم کجک خواهد کرد؟



میگویم :

— من درحقیقت با مادر او کارداشتم
گونه های دختر جوان سرخ می شود و جواب
می دهد :

— هرکاری دارید به من بگوئید . . . مادرم
نمی تواند بیاید . . . از طرفی . . . او سوادهم
ندارد . من اغلب از این دختران می پرسم :

— ببینم ، شما خودتان درس می خوانید ؟
بعضی ها با غرور می گویند :

— بله کلاس دوم راهنمایی هستم
ویا

— کلاس سوم هستم .

بعضی دیگر سرشان را به زیر می اندازند و با
تأسف می گویند :

— نخیر

— چرا ؟

— پدرم می گوید برای دختر تحصیلات
ابتدائی کافی است .

ویا :

— خیاطی می کنم .

— بچه های برادرم رانگهداری می کنم .
اغلب چنان احساس مسئولیت نسبت به خواهر
کوچکتر درچهره این نوجوانان احساس می شود
که من از اینکه هیچ کاری نمی توانم برایشان
انجام دهم تأسف می خورم .

گاهی احساس می کنم با خواهرها بهتر
می شود کنار آمد . مشکلات را که می گویم بنظم
می رسد که خوب درک می کنند . بهانه های
بیخودی نمی آورند و وقتی قول می گیرم که
باید شئی یک دیکته بگویند یا زیر حل مسائل
ریاضی خواهرشان را امضا کنند، اینکار را خیلی
جدی می گیرند .

لطفاً ورق بزنید

برقرار کردن ارتباط با اولیاء برای من همیشه
کار مشکلی بوده است . البته در آن مدرسه مرکز
شهر که دوسال اولیه خدمتم را در آنجا سپری
کردم شاید مشکل تا به این حد برایم مطرح
نبود . درحالیکه آنجا نیز با اولیائی که برای یک
نمره چانه می زدند وساعتها وقت من خودشان
را می گرفتند یا با آنانکه با من طوری رفتار
می کردند که گوئی شاگرد مدرسه ای هستم که
باید دلالت و راهنمایی ام کنند و حرفه ام را به
من یاد بدهند نمی توانستم برخورد مناسبی
داشته باشم .

اما در این دبستان جنوب شهرمسءله
بزرگتر و پیچیده تر از آن است که فکر می کردم .
تنها تجربه ای که در این چند ماهه بدست
آورده ام این است که تقریباً " همه اولیا از
شنیدن کوچکترین تعریفی از فرزندشان بینهایت
خوشحال می شوند و دیدن اشک شوق آنها هرگاه
مثلاً درباره اخلاق خوب فرزندشان یا استعداد
ریاضی او صحبت می کنم مرا واقعاً متأسر
می کند . چند روز پیش وقتی با مادر منیژه
درباره نظم و ترتیب و تمیزی دفترچه و وسائل
او صحبت می کردم چهره اش چنان روشن شد که
گوئی دنیا را به او داده اند .

نکته قابل توجه دیگر در این مدرسه نقش
خواهران است . گاهی با تذکرات مکرری که در
باره آمدن اولیاء به مدرسه میدهم تا با آنان
راجع به مسائل و مشکلات درسی شاگردان
صحبت کنم ، در روز موعود ، چشمم به تعدادی
دختر نوجوان می افتد که پشت در کلاس انتظار
مرا می کشند . گاهی یکی از آنان به من نزدیک
می شود و با احتیاط می پرسد :

— با من کاری داشتید ؟ من خواهر اعظم ن
هستم .

دادن های بسیار به مدرسه آمد. به عاطفه گفته بودم: " اگر مادرت نیاید از تو امتحان نخواهم گرفت ". صبح که می خواستم وارد کلاس بشوم مادر عاطفه پشت در کلاس ایستاده بود. چادر کهنه اش را بخود پیچیده و بانگه منتظر و شاید با کمی ترس و وا همه به من نگاه می کرد. چیزی که مرا در این مدرسه آزار می دهد نگاه مادرهاست. احساس می کنم اغلب آنها از من می ترسند در حالیکه منم به علت کمبود تجربه یا علل دیگر از آنان خجالت می کشم و نمیدانم سر صحبت را چگونه باز کنم. پسر کوچک یکساله به پاهایش پیچیده بود و چادر او را می کشید و چهره مادر طوری بود که بنظرم می رسد نگران چند بچه رهاشده در خانه اش است. به از گفتم:

— عاطفه مشقهایش را نمی نویسد. او هیچوقت تکلیف ندارد.

در حالیکه باو نگاه می کردم بیاد آوردم که همه آنان در دو اطاق کوچک زندگی می کنند و

مشکل من با اولیائی که هرگز به مدرسه نمی آیند

در این دبستان خیلی از اولیاء هرگز خود را ظاهر نمی کنند و من اصلاً " نمی دانم با فرزندان آنان که مشق نمی نویسند، سروصدا راه می اندازند، در کلاس خوراکی می خورند شاگردان دیگر را اذیت می کنند و یا برعکس ساکت وصامت می نشینند و بانگه خالی تخته سیاه را نگاه می کنند و یک کلمه هم حرف نمی زنند چه کنم.

بارها به نزد مدیر مدرسه رفتم که مشکلاتم را با او مطرح کنم اما وقتی او را می بینم که زیر بار مسئولیتهای اداری خم شده است و نمی داند با لوله آبی که ترکیده و یاسققی که در حال ریزش است و شیشه ای که شکسته چه کند و چگونه به خرواری از بخشنامه ها که روی میز او انبار شده پاسخ دهد مشکل خودم را فراموش می کنم و ترجیح می دهم حرفی نزنم. او بیش از هر چیز به معلمانی نیاز دارد که کارشان را به خوبی انجام دهند و اگر وقت اضافی آوردند در دفتر مدرسه کنار دست او یا دفتردار بنشینند و کمک کنند.

با همکارانم هم راحت نیستم. با هیچیک هنوز آنقدر صمیمی نشده ام که بتوانم مسائل کلاس را با او مطرح کنم. رنگهای تفریح با خوردن چای، خنده و شوخی و صحتیهای غیر از مسائل شاگردان و اولیاء آنان می گذرد. — کلاسها آنقدر پر جمعیت و فشرده و مسائل آنقدر فراوان و پیچیده است که هیچکس مایل نیست چند لحظه تنفس را با طرح مسائل کلاس ضایع کند.

مادر "عاطفه" بالاخره امروز پس از پیغام



نمی دانم چگونه با اولیاء صحبت کنم که خجالت نکشند .

جلوی مادر عاطفه با آن سرو وضع مندرس از لباسهای مرتب خودم ، از کفشم که صبح واکس زده بودم خجالت می کشیدم درحالیکه می دانم این اولیاء دقیقاً " معلمانی را می طلبند که از نظر سرووضع تمیز ، مرتب خوش لباس و سنگین باشند تا الگوی مناسبی برای فرزندان آنان باشند .

سرکلاس به عاطفه گفتم :

— مادرت را بالاخره دیدم . قرار شد تو عصرها نیمساعت بیشتر بمانی و مشقهایت را زیر نظر خودم بنویسی . بشرط اینکه بقیه اش را درخانه تمام کنی باشد ؟

لبیهایش خندید . دندانهایش کرم خورده و سیاه بنظر می رسید و نگاهش پاک ، زلال و معصوم .

تاجه حد اولیاء به تحصیل فرزندانشان اهمیت می دهند ؟

من با عقیده معلم کلاس پنجم موافق نیستم که می گفت " اولیاء این مناطق فقط ما را برای نگهداری بچه هایشان می خواهند . اینها بچه ها را به مدرسه می فرستند که در کوچه و خیابان ولو نباشند و زیر ماشین نروند . برای اینها درس و مدرسه اصلاً " مهم نیست . رفوزه هم که شدند باز اهمیتی ندارد . "

با اتفاقاتی که امروز زنگ تفریح افتاد فکر می کنم عقیده او تغییر کند .

امروز صبح سر کلاس متوجه شدم که گونه " انار " زخم شده است . بچه ها گفتند مادرش او

پدر بزرگ و مادر بزرگ خانواده نیز با آنسان هستند .

مادر گفت :

— حریفش نمی شویم . هرچه او را می زنیم فایده ندارد .

لحظه ای به فکر فرو رفت و بعد برقی در چشمهایش درخشید .

— صبر کنید . امشب به پدرش می گویم . او فقط از پسرش می ترسد .

درراهروی تنگ مدرسه روبروی هم ایستاده بودیم مانند انسانهایی از دو دنیای متفاوت با فرهنگ و ارزشهای مختلف . باخود فکر کردم چقدر هردوی ما به کمک و راهنمایی فکری نیازمندیم . برای من مساءله تکلیف شب مطرح است و تمام کردن برنامه درسی و وادار کردن شاگردان به یادگیری و برای او سیر کردن شکم بچه ها ، پوشاندن آنان و پایان رساندن یکروز دیگر از زندگی ملال آور .

گفتم :

— نمی خواهد به پدرش بگوئید . این روزها دیگر حیوان را هم کتک نمی زنند .

سرش را پائین انداخت ، پرسیدم : کسی درخانه سواد ندارد ؟

— نه خانم .

— خودم یک کاری می کنم . اگر وقت کنم عصرها نیمساعت با او کار می کنم . باید کمی بیشتر درمدرسه بماند . بهرحال باید یک کاری کرد ضمناً "

— بله ؟

— دست و صورتش هم همیشه کتیف است و همینطور رویوش و لباسش

بمحض گفتن این جمله پشیمان شدم چون بنظرم رسید که گونه هایش سرخ شد . —



را کتک زده و انگشترش گونه راست انار را مجروح کرده است. سر زنگ دیکته هر بار انار سرش را بلند می‌کرد و چشم به چهره او می‌افتاد از شدت ناراحتی خشم خود را فرو می‌دادم.

زنگ تفریح دنبال مادرش فرستادم. نوی شلوغی و هیاهوی دفتر مدرسه وارد شد. درشت بلند بالا و خشن بنظر می‌رسید. ابروهایش پرپشت و چشمانش ریز و نافذ بود. پرسیدم:

— خانم، صورت این بچه چه شده؟

با صدای خشک و خنده تلخی جواب داد:

— کتکش زده‌ام!

میخواستم فریاد بزنم.

— آخر تو به چه حقی به خودت اجازه داده‌ای صورت لطیف این بچه را اینطور مجروح کنی؟ اما طبیعت من محبوب تر از آن است که سر مردم داد بکشم. با ناراحتی پرسیدم:

— چرا این کار را کردید؟

با قیافه حق به جانی گفت:

— مشق نمی‌نوشت. به همه‌شان گفته‌ام اگر درس نخوانند آنها رامیکشم. برای خاطر خودشان است. برای اینکه یک روز مثل من نشوند.

معلم کلاس پنجم که نزدیک من نشسته بود با نفرت و انزجار به این مکالمه گوش می‌داد گفت:

— حالا اگر ما یک پشت دستی به بچه شما زده بودیم چه قشقرقی که راه نمی‌انداختید!

معلم دیگری گفت:

— حیف این بچه‌های معصوم که زیر دست شما افتاده‌اند!

زن وسط دفتر حیران ایستاده بود و هر کسی چیزی می‌گفت و نفرت خود را از این کار بنحوی بیان میکرد. نمیدانم چرا ناگهان احساس کردم با همه خشمی که از او در دل دارم او احتیاج به حمایت دارد. گفتم:

حتما " این کار را روی دلسوزی کرده‌اید. شما باید مادر خوب و دلسوزی باشید که اینهمه به درس خواندن بچه‌هایتان علاقه نشان میدهید اما متأسفانه راهش را نمی‌دانید. . . .

سرش را که بلند کرد بنظرم رسید چشمهایش پر از اشک شده است. بالحن افسرده‌ای گفت:

— نه، مادر خوب نیستم. اعصاب ندارم. اما تمام کارهای خانه را می‌کنم و هیچ کاری به این دخترها نمی‌دهم که درس بخوانند و مثل من بدبخت نشوند. . . تا بیسواد و درمانده نشوند. . . تا دچار یک چنین زندگی فلاکت باری نشوند. من دیگر نمی‌دانم چکار کنم. . . شما را بخدا به من بگوئید. . .

در مورد این اولیاء قضاوت کنم . آنها را سرزنش کنم و حتی نسبت به آنان بیشداوری داشته باشم اما وقتی آنان را از نزدیک می بینم و بسه حرفهایشان گوش می دهم در مقابل آنان خلع سلاح می شوم و بنظرم می رسد که هیچ تجربه ای ندارم و هیچ چیز دربارۀ آنان نمی دانم . تنها ، غریبه ای هستم جدا از واقعیت زندگی آنان .

چه کسی می تواند به من معلم کمک کند ؟

پدر پریچهر به مدرسه آمده بود مرا ببیند . با توجه به تجربیات قبلی ام می دانستم که آدم ناآرام " وطلبکاری " است و هر بار که به مدرسه می آید یا برای شکایت از فرزندش یا یکی از شاگردان مدرسه است و یا از اینکه مدرسه بچه او را به اندازه کافی " ادب " نکرده است ناراضی است . پدر پریچهر توی حیاط ایستاده بود و زنجیری را دور انگشتش می چرخاند ، چهارشانه کوتاه و عصی بنظر می رسید ، مرا که دیدم سرعت سلام کرد و گفت :

— راجع به پریچهر دو کلمه حرف داشتم .

پیش از آنکه پدر پریچهر به صحبتش ادامه دهد به او گفتم :

پریچهر با هیچکس سازش ندارد . با بیشتر بچه ها قهر است . وقتی نمره تک می گیرد دفترچۀ اش را پاره می کند و این حرکت او بشدت مرا عصبانی می کند چون احساس می کنم احترام معلم و کار مدرسه را نزد سایر بچه ها پائین می آورد . پریچهر از مشکلترین شاگردان کلاس من است . پدرش گفت :

حرفش را قطع کرد زیرا به گریه افتاده بود . من غالبا " از دیدن مادری که گریه میکند دست و پایم را گم میکنم و نمیدانم چگونه رفتار کنم . یک صندلی را جلو کشیدم تا روی آن بنشیند . درمانده بودم از کجا شروع کنم و چگونه میتوانم اصول ناقص تعلیم و تربیت را که در این مدت خوانده بودم در چند جمله خلاصه کنم . تنها چیزی که گفتم این بود که :

— باید ازدلش در بیاورید . بچه ها احتیاج به محبت دارند . شاید با محبت بتوانید به درس و مدرسه علاقمندش کنید . او از صبح تا بحال یک کلمه هم حرف نزده . باید بفهمد که روی دشمنی اینکار را نکرده اید . باو بگوئید که از اینکار پشیمان هستید .

اشکهایش را با گوشه روسری اش پاک کرد . توی راهرو بچه ها که به کلاس می رفتند هیاهو براه انداخته بودند — گفتم :

— من دیگر باید بروم . زنگ خورده .

دستش را در جیب لباسش کرد و یک بسته کوچک نقل را درآورد و بطرفم دراز کرد و گفت .

— این را از طرف من بدهید به انا . . .

و سرعت رویش را برگرداند تا لرزش لبهایش را نبینم .

شاید من هرگز نتوانم بفهمم او تا چه حد فرزندش را دوست دارد و تا چه حد مشاهده بازیگوشی و بیخیالی بچه ای که انسان امیدها و آرزوهای فراوان برایش اندوخته است و بار همه آرزوهایش را بدوش او افکنده ، می تواند ناراحت کننده باشد . برای همین است که احساس می کنم در رابطه با اولیاء مشکل دارم . گاهی چون درس خوانده تر هستم و وسط شهر زندگی می کنم و خوشبختانه از امکانات لازم بهره مند هستم بخودم اجازه می دهم

*** لطفا " ورق بزنید

بچه است . فقط دهسالش است ... گمان نمی کنم هیچکدام از بچه های کلاس اینهمه درخانه مسئولیت داشته باشند .

پدر زنجیرش را دور انگشتش چرخاند و سرش را تکان داد :

— اگر کمی عاقلتر بود
ومن دوباره تکرار کردم .

— بچه است دیگر ... بچه بدی هم نیست پدرگفت :

— نه ... وقتی که بخواهد خیلی هم خوب می شود
وبه فکر فرو رفت ..

چند لحظه بعد به کلاس برگشتم به بچه ها چند مسأله حساب دادم که حل کنند. بالای سر پریچهر ایستادم و بروی او خم شدم . حتی صورت حساب را هم ننوشته بود .
گفتم :

— ازوقتی مادرش گذاشته و رفته این بچه به سرش زده است . دیشب بچه ها و خانه را دست او سپردم و برای انجام کاری بیرون رفتم . اگر بدانید چه خانه و زندگی برای من درست کرده بودند ... ! بهش گفتم که شکایتش را به مدرسه می کنم ...

ظاهرا " پدر پریچهر بدش نمی آید همه عفته ها و دردهای زندگیش را سر پریچهر دختر بزرگش که تنها دهسال دارد خالی کند و تازه می خواهد برای اینکار از منم کمک بگیرد . درمقابل بهت و حیرت اوگفتم :

— بنظر من پریچهر کمبود مادرش را حس میکند . باید وضع او رادرک کنید . او هنوز یک بچه است . چه انتظاری دارید؟ ... او بچه بدی نیست

لحظه ای بفکر فرورفتم و بعد گفتم :

— روز معلم برای من نقاشی فشنگی کشیده بود و دوسه تا جمله خیلی خوب نوشته بود که واقعا " جالب بود ... او دور تا دور ورقه را قلب کشیده بود و

پدر بادقت گوش میداد ومن در ذهنم دنبال صفات خوبی می گشتم که برای این دختر لجوج و ناآرام ردیف کنم و خشم پدر را تخفیف دهم . پدرش دوباره تکرار کرد :
— مادرش گذاشته و رفته و همه کارهای خانه با پریچهر است . او باید اینرا بفهمد منکه نمی توانم بچه داری کنم یا ظرف بشویم او باید عاقل باشد و بفهمد
گفتم :

— شاید فشاری که روی این بچه است بیش از توانائی اوست . یادنان باشد که او



من نمی دانم چگونه می توان به شناخت اولیایی نائل آمد که فرهنگشان، آرزوها و ارزشهایشان و حتی گاه زبانشان با من اینهمه تفاوت دارد و از این شناخت درجهت بهبود آموزش و پرورش فرزندان آنان استفاده کرد.

من نمیدانم چگونه به اولیایی که با اینهمه ستایش و احترام به من نگاه می کنند و از من برای حل مشکلات تربیتی خود یاری می خواهند کمک کنم.

به من این چیزها را در دوره تربیت معلم یاد نداده اند و هیچیک از استادانم به هیچ کتابی در این زمینه اشاره نکرده است.

براستی چه کسی می تواند به من معلم کمک کند؟

زهرا حجازی *

— پدرت می گوید بعضی اوقات خیلی دختر خوبی می شوی ... البته اگر خودت بخواهی او از تو ناراضی نیست . هیچ عکس العملی نشان نداد . گفتم :

— پس تو بچه داری هم میکنی ؟
سرش بیشتر درگردنش فرورفت .
و من ادامه دادم :

— همه چیز درست می شود ... نگران نباش من معلم نمیدانم چگونه به دختری که مادرش " گذاشته و رفته " و هیچ چیزی برای دلخوشی ندارد و درخانه و مدرسه تحت فشار است وعده های دروغی بس بدهم : " درست می شود ... " ! من نمیدانم چگونه می توان به پدری که زیر بار مسائل زندگی خم شده است مسأله ناسازگاری دخترش را گوشزدکنم و از او کمک بخواهم .

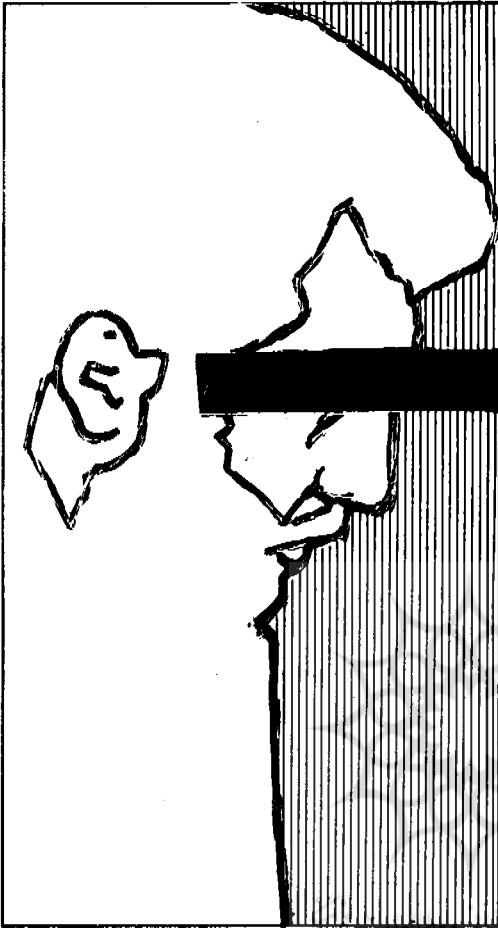
«سایسته نام کرامت نیست»
مگر کار آن کس که بدون آنکه از او بخواهند سوال کنند،
او ابتدا خودش بنیکی در رخ نیاز با اقدام نماید.

مقصد کیست؟

بشر از ابتدا که قدم بدینا گذارد زیبایی ها و زشتی ها در کنارش وجود داشت جنایت ، اعتیاد ، فحشاء ، فساد و دزدی چهره کربوه منفور دنیای ما آدم هاست . اولین اقدام پیامبران خدا حذف این تابلوهای جهالت و سیاهی از بین امنه‌ها بود . هر قوم و ملت با هر ایدئولوژی و روشی اینها را پلید می شمارد و تلاش دراز بین بردن آنها دارد . واقعا " جای شگفتی است که در طول تاریخ هیچگاه جوامع بشری از این پلیدی ها و پلشتیمی ها مبرا نبوده ولی کم و زیاد داشته است . حالا که این واقعیت تلخ وجود دارد وهمه ما هم بگونه‌ای با آن برخورد داریم نباید آنرا مطرح کرد و علت و ریشه اصلی آنرا یافت؟ ولی چرا مجله آموزشی و تربیتی پیوند این مسائل و چهره زشت آنرا مطرح می‌کند و می خواهد زیر ذره بین صاحب نظران و مسئولان ببرد ؟ مطرح کردن این بدیها چه آموزش خوبی برای اولیاء و مربیان دارد؟ خداوند در قرآن کریم می‌فرماید کل نفس بما کسبت رهینه (هر چه بکاری همان بدری) آیا این اعمال حاصل تعلیم و تربیت غلط والدین ، مربیان یا جامعه نیست؟

آنچه مسلم و قطعی است این اعمال بوسیله افرادی که مثل سایر انسانها هستند انجام می‌شود با همان جسم و سیستم عصبی و معزی که بقول رسول خدا " همه انسانها از مادر پاک متولد می‌شوند " . پس چه عاملی سبب تیره روزی این واپس مانده های جامعه می‌شود؟ تربیت، بلی تعلیم و تربیت از مهد تالحد .

ناگفته نماند در عین اینکه انسان سرنوشت خود را رقم می‌زند ولی چون در دل خانواده و جامعه پرورده می گردد نمی تواند از عوامل سازنده و تخریبی آن برکنار باشد و در حقیقت این ماهستم (والدین، مربیان، جامعه) که اینها را می سازیم و باعث می‌شویم آنها این چنین پرورش یابند. یکی از این ساخته و پرداخته ها محسن است . او بجرم قتل عمد در پشت میله های زندان انتظار سرنوشت بدی را می‌کشد . چه بهتر که خود محسن سرگذشت زندگی را تعریف کند و شما به قضاوت بنشینید که مقصد اصلی کیست؟ چرا سرنوشت این جوان این چنین رقم خورد . اگر باوری داشتید قلم بدست گرفته و برای ما بنویسید . در شماره آینده عقیده صاحب نظران مسایل تعلیم و تربیت را در رابطه با محسن نقل و سوزه جدیدی را مطرح می‌کنیم .



عصر بود . روز داشت در دل سیاه شب فرو می رفت . گوئی " صدا " با " سکوت " در حال آشتی بود . تنها همهمای گنگ در محیط جاری بود . آدمها یکی پس از دیگری به خانه هایشان می رفتند . صدای میوه فروش های دوره گرداز دور بگوش می رسید که برای فروش بازمانده اجناسشان دادمی زدند و مغازه داران کرکسره مغازه هارا پائین می کشیدند که به خانه هایشان بروند . دریک سمت خیابان همهمه کمتری به گوش می خورد و در سکوت مرموز همین خیابان بود که بعداز گذشت دقایقی صدای ناله مردی فضای یک ساختمان را دربرگرفت و چند ثانیه بیشتر طول نکشید که صدا در سکوت خفه شد مردی جان خودش را از دست داد و خانواده های به سوگ عزیزی نشست .

اون روز باور نمی کردم که با دستهای خودم بتوانم بی گناهی را بکشم . چون تا آن موقع کسی را نکشته بودم و قتل یک انسان برایم عجیب بود . من گول خوردم ، بخدا گول دوستان ناباب را خوردم و پایم باین جنایت کشیده شد . با دوستم که هم جرم من است تصمیم گرفتیم رئیس چاپخانه ای را که دوستم شاگردش بود بکشیم و بعد پول های او را برداریم و فرار کنیم .

البته دوستم هی به من نق می زد که بیا اینکارو بکنیم تا پولی گیرمون بیاد و منم بخاطر اینکه بی پول بودم قبول کردم . نزدیکیهای عصر که راه افتادیم و رفتیم چاپخانه قبل از اینکه از در ساختمان داخل شویم دلم شور می زد تمام بدنم داغ شده بود اصلا " احساس عجیبی داشتم فکر می کردم همه مردم می-

دانند که امروز ما می خواهیم چکار کنیم . بخدا . . اصلا " نمی تونم حالت اون روزمو براتون بگم . بالاخره با هریدبختی که بود وارد ساختمان چاپخانه شدیم و دوستم که خوب به وضع اونجا آشنا بود منو یک راست برد توی اتاقی که رئیس چاپخانه کار می کرد . اون آقا پشتش به ما بود که با صدای ما روشو کرد به طرفمان و خندید ، بیچاره نمی دونست که چه اتفاقی می خواهد برایش بیافته . من و شریکم یواش یواش به طرفش رفتیم و من پشت سرش قرار گرفتیم . حتی اون لحظه هم می خواستم از اتاق

فرار کنم . اما نمی تونستم، نمی دونم انگسار شیطون رفته بود توی جلدم . بهر حال در یک آن بادستانم کتف اونو گرفتم و با مشت زدم توی سرش که بیهوش شد ، فکر کردم دیگه کارش تمام شد . اما نگودوستم یه کاردیگه می خواست بکنه می خواستم به رفیقم بگم بیا حالا که بیهوشه پولو برداریم و از اینجا بریم، اما تا اومدم این حرف رو بزنم کار از کار گذشت یعنی اون بسا آمبول هوا رئیس چاپخانه روکشت ، و من از ترسم فرار کردم . چندی بعد دوست منوگرفتن و من رفتم به مهاباد یعنی زادگاهم ولی بعد از مدتی منو هم گرفتن و آوردن زندان ..."

بزرگ کردنی که باز پاس داده شدم به طرف یه دایه دیگه تا اینکه به سن ۳ سالگی رسیدم و مجدداً " منو تحویل پدرم دادند . من در عالم کودکیم خوشحال بودم و فکر می کردم که نزد خانوادهام بازگشتم، بخاطر همین نقشه های کودکانه ای برای خودم کشیده بودم . اما وقتی پیش آنها رفتم با بی مهری نامادریم روبرو شدم و نقشه هایم نقش بر آب شد . او خیلی اذیتم می کرد، حتی سرکوچکترین موضوع منو می زد و من روزها را بخاطر فروداهای خوب تحمل می کردم. کمی که بزرگتر شدم منو فرستادن مدرسه، ولی با اینکه در خانواده مرفهی زندگی می کردم می دیدم که بچه های

زندانی بعداز گفتن ماجرائی که در آن روز اتفاق افتاده بود چند دقیقه سکوت کرد و سپس خواست که خودش را معرفی کند و چنین گفت :
- اسم من محسن - س - است - ۱۹ سال دارم . اهل مهاباد هستم تا سال آخر دبیرستان هم درس خوانده ام .

در خانواده ای مرفه بدنیا اومدم اما خود این دنیا آمدن من هم ماجرای زیادی داشت . پدرم اول با دختر عمومیش ازدواج کرد و چون دختر عمومیش عقیم بود و بچه دار نمی شد او را طلاق داد و با مادر من ازدواج کرد و حاصل ازدواجشان من بودم. بعداز چند ماهی پدرم از مادرم هی بهانه های بیجا گرفت تا اینکه مادرم را طلاق داد و دوباره بازن اولش ازدواج کرد . مادرم که در اون موقع ۱۷ - ۱۶ سال داشت منو بردپیش خودش ولی چون خیلی جوان بود و می خواست ازدواج کند منو تحویل پدرم داد اما نامادریم منو قبول نکرد و بالاخره بعداز اینکه مثل توپ مدتی به اینطرف و آنطرف افتادم گذاشتن دایه ای منو بزرگ بکنه ، اما چه



مدرسه همه چی دارن اما برای من هیچی فراهم نیست ، بخصوص که حتی از محبت خانوادگی و از داشتن مادر، این فرشته آسمانی هم محروم بودم تا اینکه کمی بزرگتر شدم و مادرم را شناختم و یک روز رفتم دیدنش. در بازگشت نامادریم مرا دید و یک هفته در خانه محبوسم کرد. هرروز بجای غذا کتک به خوردم می داد. تازه فهمیدم که باشناختن مادرم مشکلات زندگی بیشتر شده. بعد از یک هفته زندانی شدن مثل آدمهای فراری از خونه رفتم بیرون بایں حال که در اون شرایط سنی همه مشکلات زندگی را تحمل می کردم ولی در روزهای آخر واقعا نمی توانستم در کنار پدرم و زنش باشم. شبهای سرد زمستانی می دیدم همه بچه ها پیش مادرانشون هستند اما من باید بیرون از خونه و در کنار پدر بزرگ و عمویم باشم. در زمانی که پیش پدرم بودم عقده هایم روز بروز بیشتر و بیشتر می شد تا اینکه تصمیم گرفتم به پدرم و زنش ضربهای بزنم البته چند دفعه دست به خودکشی زدم اما موفق نشدم. بالاخره با پسر دوست شدم و تصمیم گرفتم که او با من در دزدی از خونه خودمون همکاری بکنه. چند روزی گذشت تا اینکه رفتم دزدی خونه پدرم و طلاهای زیاد نامادریم را برداشتیم. زن بابا به غیر از طلا حدود ۸ هزار تومن پول نقد هم داشت که اونارو هم برداشتیم و از خونه رفتم بیرون. اما ۱۳ روز بیشتر طول نکشید که منو گرفتن و بردن زندان ولی به وساطت اهالی محل و دوستان آزاد شدم. پدرم شک داشت که این کار را کرده باشم اما وقتی که پول را به او پس دادم دیگر ابطه اش را بامن قطع کرد. خیلی ناراحت بودم که چرا پدرم با من مثل سابق نیست. خلاصه روزها با

بدی زمانه و شبها بایی خوابی های ممتد سپری می شد و من مثل آدمهای دیوانه به گوشه انزوا فرو رفتم تا اینکه در مهاباد درگیریهای داخلی آغاز شد و من به تهران آمدم. مدتی بیکار بودم تا اینکه در یکجا کاری پیدا کردم و شاگرد شدم. دستمزدم روزی ۲۵ تومن بود که با کمی حقوق بازمی ساختم. شب جایی رو نداشتم بخوابم و رفتم در یک پانسیون زندگی کردم و ماهی ۵۰۰ تومن کرایه اتاق می دادم تا اینکه دیگه ننوستم خرج پانسیون را بدم و این کار باعث اخراج من از پانسیون شد. دیگه از همه جا وامانده شده بودم. و درست مانند یک مرده متحرک زندگی می کردم. تا اینکه با همان دوست که در مهاباد می شناختم در تهران برخورد کردم. او در تهران در یک چاپخانه کار گرفته بود و بعد از مدتی رفت و آمد با تصمیم دوستم اون اتفاق افتاد. وقتی منو دستگیر کردن و بردن کلانتری در بازجویی اولیه همه شواهد را قبول کردم به غیر از کشتن صاحب چاپخانه را. از خدا می خواهم که به ابد محکوم نشم چون تازه ۱۹ سالگی را تمام کردم و دلم می خواد هرچه زودتر آزاد بشم تا بتونم برای جامعه مفید باشم. بخدا توی زندان توبه کردم و دیگه نمی خوام حتی به گذشته فکر کنم هرگز...





بررسی علل عقب ماندگی درسی

× ضعف در بینائی - شنوائی و سخنگوئی
× ضعف در هوش عمومی
× کمبود مالی خانواده
× نبودیا کمبود تعادل عاطفی
× فقر فرهنگی خانواده
× عدم مواظبت از حضور دانش آموز در مدرسه
× مشکلات ناشی از تدریس
× و
تأمی این علل را می توان در سه دسته جای داد. دسته اول مسائل و مشکلات مربوط به دانش آموز. دسته دوم مشکلات ناشی از خانواده و دسته سوم مشکلات ناشی از مدرسه.

مشکل عقب ماندگی درسی مشکلی است که هم گریبانگیر دانش آموز است و هم معلم وهم مسئول مدرسه و هم خانواده دانش آموز. برآستی باید چه کرد؟ تا از صرف وقت و صرف هزینه های هنگفت جلوگیری شود. تا دانش آموز بتواند همراه وهمگام با دوستان خود جاده پیشرفت را ببیماید. در این نوشته سعی می شود تا حد امکان کلیه عللی را که باعث عقب ماندگی درسی است برشمرد. اهم این علل را می توان چنین خلاصه کرد:
× کمبود بهداشت عمومی

چرا بعضی از دانش آموزان در کلاسهای درسی، درمقایسه با سایر همسالان خود در پیشرفت درسی از خود ضعف نشان می دهند و نمی توانند همگام با سایر دوستان در یک درس یا در تمامی دروس همراه باشند؟ علت چیست؟
این مشکل شاید در تمام کلاسها به چشم بخورد و برای معلم باعث اذیت و آزار باشد. اگر از دیدی همه جانبه به مساله عقب ماندگی درسی دانش آموزان توجه شود شاید بتوان گرهی از کار فرو بسته آنان گشود.

۱ - مسائل و مشکلات دانش - آموز . این دسته عوامل به دو عامل عمده بدنی و ذهنی تقسیم می شوند .

الف - علل بدنی . دانش - آموزانی که دارای بنیهای ضعیف می باشند و از سلامت عمومی کامل برخوردار نیستند نمی - توانند با اندازه کافی کوشش و فعالیت داشته باشند . این دسته بخاطر دارا بودن استعداد ابتلاء به انواع بیماریها از پیشرفت درسی باز می مانند و این خود مشکلی است درحد خیلی موثر برای ایجاد عقب ماندگی درسی . وجود ضعف در بینائسی و شنوایی نیز سبب عقب ماندگی درسی می شود . بعضی از دانش آموزان درکلاسهای درسی دچار این نوع ضعف ها می باشند که اگر بموقع تشخیص داده نشود به علت خوب درک نکردن درسها عقب ماندگی آنها حتمی است . ناراحتی های مربوط به مراکز عصبی و نا هماهنگی های حسی و حرکتی درجای خود باعث عقب ماندگی درسی دانش آموز خواهد بود .

مشکلات سخن گفتن دانش آموز از زمره علل عقب ماندگی درسی است . گاهی از اوقات مشکل سخن گفتن باعث انزوا گزیدن دانش آموز می شود .

ب - علل ذهنی . کمبود هوشی از مهمترین علل عقب - ماندگی درسی است که درمان آن تقریبا " بسیار مشکل است . خوشبختانه باتوجه به تجارب موجود درباره کودکان عقب مانده ۱۰ درصد عقب ماندگی درسی به کهبوشی مربوط می شود . لازم به تذکر است که اهمیت عامل هوش در یادگیری مواد گوناگون درسی متفاوت است . بعضی از دانش - آموزان در درس یا دروس خاصی دارای استعدادهای گوناگون می - باشند . این بذل توجه به درس خاص گاهی از اوقات باعث عقب ماندگی در دروس دیگر می شود .

به عنوان مثال دخترهادر درس ریاضی عقب ماندگی بیشتری نسبت به پسرها دارند یا به تجربه ثابت شده که دانش آموزان از لحاظ حفظ و یادآوری با یک دیگر تفاوتهایی دارند .

در این قسمت می توان به یک ویژگی دیگر نیز اشاره کرد و آن تاثیر صفات اخلاقی دانش آموز در جگونگی میزان پیشرفت درسی او و یا بالعکس عقب - ماندگی درسی است . تاثیر صفاتی چون بردباری ، اعتماد بنفس ، دوری از حيله و فریب و تقلب و اعتماد به دیگران در

جگونگی پیشرفت درسی روشن است .

۲ - مشکلات ناشی از خانواده یکی از عوامل مهم ایجاد عقب ماندگی درسی فقر مالی خانواده است ، که بطور غیر مستقیم روی میزان پیشرفت درسی موثر است . محروم ماندن از غذای سالم و کافی و نداشتن استراحت لازم به منظور پرداختن به فعالیتهای غیر درسی برای جبران فقر مالی موجب عقب ماندگی درسی است .

فقر فرهنگی خانواده نیز عاملی برای عقب ماندگی درسی است . خانواده نمی تواند به علت بیسوادی به افزایش معلومات و تقویت تحصیلی دانش آموز کمک کند .

امکان مطالعه روزنامه و کتاب و مجله برای دانش آموز فراهم نیست . نرفتن به سینما ، گوش ندادن به رادیو و عدم استفاده از تلویزیون نیز خود عواملی هستند که ممکن است در عقب ماندگی درسی موثر باشند .

بیان یک نکته ضروری است که فقر مالی و فرهنگی تنها علل ایجاد عقب ماندگی درسی نیست . در کلاسهای درسی دیده شده که بعضی از دانش آموزان با وجودی



لطفا " ورق بزنید

که از خانواده های ثروتمند می باشند بازهم گرفتار عقب ماندگی درسی هستند. علت عقب ماندگی درسی این دسته از دانش آموزان اختلافات داخلی و پریشان خاطریهای حاصل از این جنگ و جدال بین اعضاء خانواده است.

بعضی از پدرها و مادرها متاسفانه شایستگی تربیت فرزند را ندارند. دانش آموزی که هر روز بخواهد زیر فشارهای کمر شکن مادر خوانده و پدر خوانده قرار داشته باشد و یا هر روز تماشاگر جنگ و جدال و نزاع بین پدر و مادر باشد نخواهد توانست در درس خود پیشرفتی داشته باشد.

بعضی از پدرها و مادرها بدون توجه به استعداد فرزند خود او را زیر فشار قرار می دهند که درس بخصوصی را بخواند. این دانش آموزان نیز اعتماد بنفس خود را از دست داده جزو دانش آموزان عقب مانده منظور خواهند شد.

علت دیگری که ناشی از مشکلات خانوادگی است و روی میزان پیشرفت درسی دانش آموز اثر مستقیم دارد نحوه ارتباط دانش آموز با برادرها و خواهرها است. اطرافیان گاهی از اوقات بیشتر از پدر و مادر روی دانش -

آموز اثر می گذارند. اگر در خانواده بیشتر افراد همواره مشغول مطالعه باشند دانش آموز به مطالعه رو آورده از لحاظ درسی



پیشرفت خواهد داشت برعکس اگر اطرافیان فعالیتهای بی فایده داشته باشند بتدریج از آنان الگو گرفته و به عقب ماندگی درسی گرفتار خواهد شد.

۳- مشکلات ناشی از مدرسه گاهی از اوقات علت عقب ماندگی درسی دانش آموز را باید در مدرسه جستجو کرد. اهم عللی که می توان در این گروه مورد بررسی قرار داد بقرار ذیصل

می باشند:

غیبت از مدرسه - اگر غیبت از مدرسه وعدم شرکت در کلاسهای درسی بمدت زیادی ادامه داشته باشد می تواند به پیشرفت درسی دانش آموز لطمه فراوان وارد کند. بیشتر علل غیبت ها را چنین می توان انگاشت: بیماری، کمک به خانواده در تامین معاش، انتقال والدین از شهری به شهر دیگر، تنفر و گریز از محیط مدرسه همکاری و هم عهدی با سایر دوستان برای عدم شرکت در کلاس احساس عجز از همراهی با سایر همکلاسیها در پیشرفت در درسی شدت عمل بیش از اندازه در مورد حضور و غیاب، اعمال مجازاتهای گوناگون در مدرسه، پذیرفته نشدن از طرف همکلاسی ها و وجود عواملی جادبتر و جالبتر در خارج از مدرسه.

بی توجهی از جانب معلم به خاطر عدم شناخت کافی دانش آموز و تشخیص بموقع عقب ماندگی درسی وجبران آن.

تعویض مکرر معلمان در طول سال تحصیلی و عجز بعضی از دانش آموزان بمنظور سازگاری با روش تدریس معلم جدید که منجر به عقب ماندگی درسی خواهد شد.





۸- درجبه‌های دیگر

از جنبه‌های دیگری که در آنان وجود دارد بصورت کلی:

- منش درست، اراده حساب شده، پشتکار قوی، میل به برتری، قدرت رهبری، اعتماد به خود، احتیاط و پیش بینی است.
- ذوق نیرومندی دارند، در شعر، موسیقی هنر و دیگر امور ضریف می‌توانند پیشرفت کنند.

- خواسته‌ها و علایقی ویژه خود دارند و از این بابت با دیگر افراد وجوه مشترک کمتری دارند.

- مهارت‌های اساسی چون خواندن، نوشتن حساب کردن، مهارت‌های بدنی راز و ترکسب می‌کنند.

- در امتحان و درس به خود توجه دارند و به فکر خود متکی هستند و تقلب در مدرسه را ندارند.

از دیگر صفات شان: اضطراب، احساس ناامنی، احساس تنهایی، ناشیگری در کارهای یدی، رنج بردن از داشتن تمایلات متفاوت با دیگران....
دکتر علی قائمی

بقیه از صفحه ۱۷

وسیع نیست و حتی گاهی نامعقول و عصبان منشانه‌است. زمانی هم ممکن است با بالغان و معلمان روش منفی در پیش بگیرند.

گاهی ممکن است اینان اهل ستیزه باشند و با دیگران همکاری و هماهنگی لازم رانداشته باشند، و یا این امکان وجود دارد که در میان جمع به بازی گرفته نشوند و در نتیجه منزوی گردند. این ناسازگاری‌ها در مواردی ممکن است سبب عقب ماندگی اجتماعی شان شود و حتی از درس و ایمانند.

از لحاظ اخلاقی احساس مسئولیت دارند حق گویند، امینند، عامل بـــه تعهدند با وجدانند، صادقند، عدم تفاخر و عضویت در گروه برای شان مطرح است ولی تغییرات خلقی شان شدید است و گاهی ممکن است لاجوج و آشتی ناپذیر باشند و مخصوصاً "نوجوانی شان توأم با تلاطم است.

۷- درجبه عاطفی

شوخ طبعند، خوش بینند، ثبات خلقی دارند، مشکل عاطفی شان اندک است می‌توانند دوست خوبی باشند و در آینده همسر وفاداری شوند. ثبات عاطفی در آنان بسیار است و می‌توان از این بابت به آنان اعتماد کرد.

ترس شان زیاد است و البته ترس معقول دارند. اینان از چیزهایی می‌ترسند که دیگران از آنها نمی‌ترسند زیرا می‌توانند عاقبت امری را حدس بزنند، خطر را نیکو درک کنند. در هر معرکه‌ای وارد نمی‌شوند و از کسانی نیستند که دل به دریا زنند.